

در دم همه بودند از این فقیر
 پرستیدم نعم اندرین قوم شکر
 بر دندونش بگردان بود
 در هر روزی گشته شد از خلق
 چون عید هم آمد بیگان دست
 از زندگی خویش بس شکر
 چسبندگی سخت کرده نظم
 عید و آمد و بار ایامی
 زینت تو خواهش تا آنکه کردی
 بر شکر و پیش چشم خویش
 بر این خردمان گم گشته
 ز پناهی تو میگردانست
 هر که گمراهی داشت مثلاً قیامت
 حقیق میکند از هر کس زایش بود پول بگیرد
 یک وقت بجای حرکت میکند مثلاً بلش طبل
 و قریب بجایه نظر تصدق در حال او حرکت
 می نمودند و او را بلقب کرده از ملک ملامت کرده
 باین احوالش بخوانند و انصافاً او هم مکر در

گفتا که چو این عید مین عید بر سره گفتم
در شان مجلس خبری مستزاجا
پیوسته بجهتین طرف عیش بشود
خود را بر ما نیندزاند و وزیر
اعلان هم امروز که ایام سرد است
اقاد بتا خیر زما حله و پیگا
این گفت ولی در عهد بانجا زین
گشتند کی ز ابل ادارت سارا
مطلبم چه شد کشته حبیب
این واقعه آمد بنظر اشکل
گشت روان از بر قتل گری
گفتند که ای ما را سالار و نگهبان
امنت کشور تو خواهیم و نداری
جز در که تو ما من و بشیم گرفتار
بگو و بگو لبیک خون نکر بیداشت
و نیکداشت از دورش منفرد شوند
(شکفتا بدم از درنگی و) که چنین بکذب عیا گول
گاه میگفت محمد علی شاه بقصد نداشت بجهتین
نزدیکی وارد خواسان میشود (خبر از بقوشور) پس
نسبت پیدا، زمانی میسرود شفاعت انگلستان
با چند هزار سوار حرکت کرده است بکویت بیاید
سالار

گفتا که تیغون حکومت بنما
 کی والی کشور ز چهره ما نماند
 یا اینکه مزین غائر را خونبار
 یا اینکه با چاره این کار تو بکن
 شتراده والا چون یارست
 از بیز مزین حادثه رو کرد
 گفتا که مزینت این امر صدی
 جز اینکه سپاریم غائر را جلو
 اشرف و اعظم همین را می
 گارین نه تر درای فریدون
 یا لعجب آن مملکتی را که سلطین
 بردند بی رنج که ماند روی

سَلَامًا لِّلَّذِينَ بَاقِيَ بُرْجَانِ

فادد قوجان شده، مختصر امنیت از خزان سلب شد
 بقیه میکاهالی را از این نو بیانات و حشمت گرفت
 در بین یکدیگر از اطفال را یوسف خان حرکت شد
 که با علم میان کوچه و بازار از مشروطه و مشروطه
 طلبان و مردمان بزرگ با واد بلند بد می گفتند
 در این ^{اشنا} مردمان بیغرض پیش افتادند و مجامع
 تشکیل دادند و وسای اشرف را دعوت نمودند

پختی جمعیت و جیبان شد
 کاین در گراناید شود قیمت
 بشزاده روان شود تو سول
 کشاکش تو خود ممکن خویش
 از من مطرب حفظ و نگهداری
 چو نیست مرا قدرت تغییر
 این گشته چو بشید مرا آن گاه فرزند
 آموده کنم این خراسان بدو
 بنوشت یکدا عدان ^{منقصه که در}
 و با نسی ^{و کلام} ^{و کلام} ^{و کلام}
 مکنید از غایت کار بنویسید و دشمن
 مقصود شما از این تحصن چیست تا ما با شما
 باشیم و در مقام اصلاح مقامه تا در این
 مکتب با آن ^{و کلام} ^{و کلام} ^{و کلام}
 از وظیفه ملک خارج بگردانید و اگر
 و اگر هم بعضی را منوی ^{و کلام} ^{و کلام} ^{و کلام}

کاین در گراناید شود قیمت
 کشاکش تو خود ممکن خویش
 کامر و بنامه است مرا قوه بیگانه
 بر عجز خود اکنون ^{و کلام} ^{و کلام} ^{و کلام}
 کشاکش مرا نیست ^{و کلام} ^{و کلام} ^{و کلام}
 بر باد در هم فرم ^{و کلام} ^{و کلام} ^{و کلام}
 تا روز نوم ^{و کلام} ^{و کلام} ^{و کلام}
 و با نسی ^{و کلام} ^{و کلام} ^{و کلام}
 مکنید از غایت کار بنویسید و دشمن
 مقصود شما از این تحصن چیست تا ما با شما
 باشیم و در مقام اصلاح مقامه تا در این
 مکتب با آن ^{و کلام} ^{و کلام} ^{و کلام}
 از وظیفه ملک خارج بگردانید و اگر
 و اگر هم بعضی را منوی ^{و کلام} ^{و کلام} ^{و کلام}

ای مسجد این دیشک این قشند بر آید	آسوده خرامید سوی خانه و آنگاه
خلق ز شما در غم و اندوه و بلا	دارند بهما ناز شما شکوه بسیار
بایست که در مسجد و صحنین بنایند	هم اسلحه خویش بسیار عیار
گردشک این قشند آید بداید	کاین قشند بپیکاکشند عیار
تکلیف من امروز بود طاعتی مجامع	تا مورم معذورم ایضا کنم خطا
مشوره اعلا چو شد بخت قوسول	گردید از این لشکر خبر و آبرو
با مسجد این گفت که باور نماید	کاین کافر زنی توان کردین کار

حاضر نمیشدند بالا خشن

شورشبان چون دیدند اهلانی ادا امانت مشرفین
 آنها نمیشوند با آنها اعلنا بنای خدمت ادا
 به سببیکه یک نفر از پلیس اجزاء امنیت و اشخاصی که
 مشرف بودند بد موکراتی نمیتوانستند از همچون
 مسجد و حوالی آنجا عبور و مرور نمایند و برگردان
 کپیرا از این قبیل اشخاص میدیدند خود را در مسجد

کی تو یوان بستنجا شکر شکر روز
 از مقدم ما گشته بی مطلم انوار
 ناز بک و بی پیه پول مینا
 با این همه سبب کجا خوف
 گر جنگ کند جنگ کنم میندازم
 بر صفحه تاریخ گذارم ز خود آنا
 با بجه چو این فتنه سر انجام پذیر
 وقتی نهادند با عدل و آنا
 پس دشمن دین از پی کین شکر میان
 در کینه او شور و آگشت نمود
 زور و هم از ماه ریح و دین
 شد آتش ظلم و شتم و شراب
 اعدان یورش داد بهر بحر و برزن
 آغاز شتم کرد در آن ظلم
نویسنده یوسف خان میبند او شهر با خندان
 اشخاص بعضی را به مجازات هتکی برخی را به مجازات
 ضربی و شتمی جماعتی را بیول گرفتن از بیت میکرد
 همین ایام بود که یکصد هزار دزدان و زاهدانهای
 معروف موسوم بجهت قریش آبادی دهی است
 و فریبی پیشا بود و وارد مشهد شده با کسان خود
 یوسف خان ملحق شد یوسف خان او را ^{باعت}

بودی بنیان گشتن خورشید ^{عشت} کاسه سپید و آس هر کوه و باران
 از چار طرف که برون تو ^{شیل} فرمان نظامی یا عدل
 نگاه بیاید ز هر سوی گلوله چون ابر که پیار در موسم آبان
 انگاه به پرسی خود کرد نشانه صحن و هم گنبد و گلدسته و دیوار
 خاکم بدین گرنیدی معجزان ^{شاه} ندیده بجا بود و نه گداز
 اقا و چنان غلغله در مرز ^{شاه} کاشوب قیامت از عیون

از کبیر ف آواز تشنگ و سوز و توبه از جانب دیگر همه آوای لقبها

سالامتی یافتند و چون ظاهر آیت

منتشر کرد که باید اذات بر چیده شود نظییه بر
 داشته شود و الا ما خودمان با اذات و پخته
 اساس انضاد و بران و اهل پیش زاد استگیر خواهیم
 همینکه این اعلان نشر یافت در پیش نظییه دو مرتبه
 بجانب حکومت شتافت و در این موضوع مذاکره
 لازم نمود و جدا از والی اجازه خواست که هر قسم

و توفیق شد که پس پیچد و پیچد ^{مش} کشید و روان از طرف بیت گوا ^{مش}
 کشید و گریزند و میشد و برینند ^{مش} زوی بقعه آن بقعه پیچید ^{مش}
 سلطان سلیمان پیر موسی جعفر ^{مش} آن کز ازل آمد عرض بجزا و ^{مش}
 با توپ کشید در راه که عایک ^{مش} رو بند بجا شش با دیده و خبا ^{مش}
 کشید در آن بقعه زوار ^{مش} خست بخت بگرید ^{مش}
مُمْكِنٌ اَشْرَافُ اَلْمُنْفِقِ كُنْدُ
 با ذم رکن الدوله مساعدت نکرد و اجازه تصرفه
 آنها را نداد و ظاهرا بقتال و جدال مائل نبود
 منته نظام چون از طرف ایالت مایوس شد
 رؤسای کبیر بیها و دستورا علی داد که با ایستای
 من بعد که حفظ خودشان جدت بخرج داده
 حتی المقدور و با انجام وظایف خویش رفتار نمائند
 پس طرفین مشغول سنگر بندی شدند

(در مستوفیها)

در هم بنوشند بر آن جمع چو طوطا	جمعی که در آن بقعه پناهنده
ایکاش ندیدم بشک جمیع کفای	باینکه بدی سخن باو ای کفای
اصطبل نمودند بر آن لشکر خدای	صحنی که سر داشت بر طایم
از مردوزن و سپر و جوا بچه	برود نمودند مر این دار قارا
تجدید نیارم کرد چون نیستم	جنیت بسیار و لیکن چو قیامت
پیش از سر کرد و آید افتاد	شخین گرفتند ضرر و خسارت

مسجدیان دو منامی مسجد
 و در کلدستان سخن گفته و ساعت
 بزرگ بازار و طرف بسکت بالانیا بان - و
 و وسط بازار بزرگ را که متصل است براه آن
 مسجد سنگر قرار دادند و یکدیگر مسجد را مقفل نمودند
 بوسیله خانینان ساعت کوچه که سخن جدید
 یاد و طرف بسکت پانین خیا بان و جاهای
 که تعلق همگرا و داشت سنگر کردند

گر شرح دهم واقعه بارپین ^ا رسم که قدر خنده بایمان ^{سکینا}
 تاریخ بر این عاده از عقل ^{کیم} با قلب پراخترو باد ^{خوبنا}
 گفاسر از انزوه تو بردار ^{وزم} شنبه دهم از عید شد این ^{تجدید}

چون سراننده را که عدد یک است برداریم (۶۵)

باقی میماند و این باقی مانده را هر گاه بر ^{مصر} عرف ^{اشهر}
 (شنبه دهم از عید شد این واقعه پدیدار) که عدد ^{شش}

۱۲۶۵ میباشد علاوه نایم مطلوب حاصل شود ۱۳۳۰

نظیبه و کپیس ها هر جلی

سراکز خود را سنگر بنسند ^ن کپیس یا این خیابان
 دم تخت داروغه را سنگر کرد ^{شود} کپیس

دو مناره مسجد شاه و اول بازار بزرگ را فرقگاه

قرار داد کپیس بالا خیابان سرکز خود را که

واقع بود در اول کوچه قونسولگری سنگر بست و

همچنین سایر کپیس ها (مانند کپیس عید گاه

این اشعار در مقام توصیف حضرت جنت
عجل الله فرجه عرض شده است

ای حجتی مایه‌ی این عاقلان تا کنی بجا باند ای مهر و خشان
بنام رخ بزدانم از قلب دل جان تا از تو شو عالم چو گلستان

ای حجتی سبط نبی سید ابراهیم

وقت که باز آئی با تیغ شرباب

و سبب او تو عاقل پس کس طایفین

بنای خدایت را گذاشتند و از بهر که برگرد فاع میگردد
شب اخروماه صفر که شب شهادت حضرت امام اول است

علی بن موسی روحی و ارواح العالمین له الفداء بود
خطبه فرسوم است که سه ساله میخوانند در خالی که

تمام خدام و فراش و دربان و رؤسای اسنانه
دور سخن ایستاده بر یک شمع بدست گرفته

مشغول سوگواری هستند این خطبه خوانده شد

استقام از دست شریک مجبور حتی کبیر فاقه و باطل شده
 ای از تو فروغ اندر شب مجبور تا چند می باشی پرده و ستاره
 ای حجت حق سبط نبی سینه ایوار

وقتی است که باز آئی با تیغ شراب

مهر شده منکر و منکر شده معروفم بتم همه مردم بحرام آمد منصرف
 بس فریبی کنون بود اکنون شده کسوف هاشم طرد صده دیر شده مالو

ای حجت حق سبط نبی سینه ایوار

وقتی است که باز آئی با تیغ شراب

و بیندانشیب بنشیب موفی نشیب

دیندگم است خطیب باشی در آخر باسم سلطان

ایران خطا به میخوانند یوسف خانبان او را

بجور کردند که باسم محمد علی شاه بخوانند

خاتم چنان صدای زنده باد اعلی حضرت علیاً

بلند شد که گوش فلاك را اگر کرد

بهری با شک شریعت بنیاد برضی بشا مال عوامی برآید
بعضی بظن از دور دیگر آید و اندر حق ایشان فرقی نماند

ای حجت حق سبط نبی سید ابراه

وقت است که باز آنی با تبع شراب

اجداد اجداد شده کذب و فساد در شرع نبی نیت حق نشانه
پدگشن خوبان هر چه در شبانه هم دشمنی این پی ابراه و بهانه

ای حجت حق سبط نبی سید ابراه

وقت است که باز آنی با تبع شراب

عشر کنند تقرب ایشان به پیش منند نام

بعد از این مقدمه فوق العاده که اشعار و بیخیا کنند

که در صدد اعلام آواز آمدند برآمدند که تپه با بکانه

هم طرفین انصافا متبها را از اول شب تا صبح

بطرف یکدیگر گویند تفنگ سازای میگویند و بکلی

انسانیش و امنیت از اهل و از آنان که با اشتراکند

خستند دل جز از باب صفا را بستند ز فراق اصحاب و فراق
 نه شرم زیزدان نه هراسند چهار چونا که برینند تیا بند شفا
 ای حجت حق سبط نبی سید البراء

وقت است که باز آئی با تیغ شراب نوره
 اشعار ذیل در شماره بیستم سال چهارم زود
 تحت عنوان (مصائب الرضویه) درج شده

از آنجا نقل نمودیم
 بقسمیکه هیچکس از آنجا عرض
 و مال خود نبود و از خوف اذذل و او باش استراحت
 و خواب از همه ساکنین سلب شد و بعضی از
 مصاد را مورد جلاء وطن کردند و آنانکه در شهر
 ماندند عزت و گوشه نشینی را اختیار نمودند
 کم کم کار بیخانی دیدند که بنجار و کبیر طاقها و
 دکا کین را بسته راه داد و مستد مسدود گردید

بند اول

ار دبی نوحه و آغاز ماتم است ماه ربیع نیست که ماه محرم است
 گر باد نوبهار و زرد اندر این بیچ همچون محرم از چه جان غرق است
 در عاشر محرم اگر کشته شدین در عاشر ربیع عرادل بر از هم است
 باز این مصیبت و این نوحه برست آن نوحه مصیبت دیرین که کلم است
 تا کی جهان کشتن ازادگان است تا کی فلک بجوار پاگان محرم است
 در آخر ازمان چه غمی داده است بر شیعیان که بر همه غما مقدم است
 کوئی بر اهل زرش بود ما عظیم کافران شود و لوله در خون است

و کسی جرأت نداشت نیمساعت

از شب گذشته از منرش بیرون آید که درهای صحنین
 و در ب حرم محترم نیمساعت از شب گذشته بسته
 و پیش از افتاب باز (مهر سوم) بر اینست که غیر از
 شبهای جمع و ایالی منبر که که همه شب بازا است
 چهار از شب گذشته بسته و یکساعت باذان صبح

یا خود عرای تازه و ظلم دوباره این سبرای آل محمد فریب است
 پیغمبر فدای پرانوه میکند گوی نیاد قبر سلیل کرم است
 شاه رضا شهید فراسا غریب کاشن تقیب پاک و بی فکند تو پش

بند دوم

شاهیکه خون دل اجابتش پر خون شد از جفا بد اندیش ترش
 جور غریب بایه اندوه گرفت جور از پس وفات فزون گشتش
 مسطور ز خیل عدو در گنج بود خلق ده کون کشف لطف و عیشش
بانزیشورا، شبها مرا همچو کس
 غیر از چند نفر معدود دی از خندام در حرم مطهر
 یافت نمیشد و شام خندام شیعی ۲۰ همچو یوسف
 خانیان داده میشد بتوسط خانها لاسا لارد و د
 و شب گاه و بیگاه بوسنغان با سم اینکده نود با انا
 شده امر میکرد نقاده بگویند یکشب کشیات
 باستانه مشرف بودم بهمناعت از شب پیش تکلف بود

آن استغناء که خدا کردش احرام
 در داکه تو پکنیز بر انداختش
 صحنی که شبت قیت جانها عباد
 نعل سندها در شکستش
 سوراخ شد ز تیر جفا پیری که بود
 پشت نهم سپهر کمان بهره اش
 غلطید درد آرزو شهیدان شی که بود
 آب حیات بزه خور خوانش
 دریای قهر حق ز مهر و موج زن
 زین کینه ها که رفت بدریایش
 ای حجت خدای غیبت بر کار
 بگر که با خدا چه کردند جانش
 پیدار گشت قند چراغ نهفته
 بر پای قیامت کبری چه خفته
و در هر چه چند نظر آنرا خستند
 کبھی یافت نمیشد پیش روی بنا و متصل
 بضریح نشکر زیارت میخوانندم تا گاه صدای
 نقاره بلند شد فحش کان زیارت تا نام کرده
 بدون شدم دیدم جناح جلاوسقا خاند طلال
 ایستاده ازا نجا اشاره بکنید مطرفش میکند
 دانستم مطالب چیست ثبات اهل نموده پیش دهم

بند سوم که رسید
 ای حجت زمانه دل با جان رسید
 تخیل کن که فتنه آخر زمان رسید
 در دامن شرع و فتنه یاشد
 ای حجت فدای که امتحان رسید
 دین زین شکسته پای ز دست رسید
 هنگام فتح و زندگی جاودان رسید
 اسلام از تپ و ول اعدا ز پا افتاد
 بر ما ز دست برد آجا زبان رسید
 قصه غراب کردن ایرانیان
 آن سیل فتنه که بنده ستان رسید
 خود جنگویم اینکه بایران چوید
 یا خود چه لطمه بسیر کبان رسید
سوال کس که سرچشمه مغیبات
 گفتند مگر نمی بینی نور بادان شده بظلمت
 کرده بدل گفتم چرا بر تو ماه بقبه منوره افتاده
 بید رخشد ولی اگر اقلیها را میداشتم با اسم اینکه
 با بی و دمو کرا اینم در رخا اینکه شهید الله داخل
 هیچ مسلك از مسلكهای سبایی نبوده و نیستیم
 از بیم سب کردند : خوش گفته است -

ای پیش تاز شکر اسلام ذکر ^{سید} بر این مصیبتی که بر اسلامیان ^{سید}
 بنگر که از زمین خراسان از جورم ^{سید} افغان و شور و غلغله بر آسمان ^{سید}
 بنگر که در میان شبستان بد تو ^{سید} خونهای کشتگان جفا تا میان ^{سید}
 بنگر که در ضریح رضوان ^{سید} از چار سو بر آن تن بهر جهان ^{سید}

بر آن ضریح توپ سلسل زودناه

آتش بقلب احد مرسل زودناه

امدی گویم که گویان بچند کند کند

(بنیم تصدیق بنافش زده و خوا مو شش کن)

روز چهارشنبه ۱۷ ربیع الاول بود اول صبح

شورشیان بکپس باپین خیا بان و بچند زود خود

مختصری نمودند چند نفر از اجزاء کپس زاده ^{سید}

کرده میان صحن نو آوردند و آنها حبس نموده

کلاهشان را به هوا پانداختند بفر از این ^{سید}

چند دفعه دیگر هم بطرفیان کپس پوش آوردند

کبیک خانه که در جمعه ۱۱ ربیع الاول واقع شد
 تقریباً بود و نظر گشته شدند و حاج شهبان
 پس حاج سید محمد عصار از طرف پلپها
 در همین روز گشته شد و کرافا خورد ربیع الاول
 آنکه در فتنی بدرجه سخت شد که شی بود منتهی
 دکانی را نرسند از آن جمله یکشب دکان یکی از
 دکانهای روس را که در خیابان علیا مخازی بود
 ثواب واقع بود زدند اینست که یک شد که
 فو نسول بویا که پدکناورد و توپ سنگل
 حکم کرده بودند بالا خیابان روی مخاز یکی
 از دکانهای خود که متصل با طاسه بود
 یعنی بود الان سفت و ایضا که کبر است
 و نمایان که در مشهور است که آنکه در روز
 با سه هزار است و آنکه در دکانهای خود که سالها
 (در فتنه)

وقتی آنها را میان شهر متفرق ساخت و شروع نمود
 بعلیات غافل از اینکه بزرگان گفته اند

هرگز آنچه تمکانه بزرگان (بکنند) از حوازی کانگوشنا^ش

ذاب سپیگا بوضع طبع پیدا (پو) صلح آمد پیش سپیگا^ش

دسته دسته ساعت بساعت اطراف دکانین

دغایای خارجه و کار و افسرای بانگ گردش کرده

عوض و بدل پیشه بند و تو پیمان دوش غالباً

دور بان کرده است گرفته نواجی سخن و مسجد

سناحت کرده نقشه جنک پیر بختند و مردم

پیشتر هم عبودا تماشا نموده میخندیدند

چون خراسانیان وضع را طورد بگردیدند^{نشد}

که غیر از خدا حاجی و پناه ندادند چاره ندیدند

جز اینکه خودشان را بخدا و حضرت رضا سپارند^{ند}

برای هر محله و کوچه از طرف خود مستحفظ و^{تفنگند}

بنوعین کرده مجلات و کویچه‌ها را در نشانی‌ها
 این تقریبات متخیر و متوحش بودند که عاقبت
 خواهد شد. همین روزها بود که قونسول روس
 اعلانی منتشر کرد که مسجدیان و صحنیان خلع
 اشک کرده متفرق شوند اگر بخیاالامد شاهند
 محمد علی‌شاه با بران بازگشت خواهد کرد اگر
 پراکنده نگشتید من خود بقوه قهر تیرو تازیانه
 شما را متفرق کنم خبریوسف خان رسید
 مضمون اعلان روس را نکذیب کرد گفت من
 خود خبر صحیح دارم که اعلحضرت همین روزها
 بعزم عبیر بوسی حضرت ثامن الائمه هم مشرف
 میشود و اکنون در صدند از اسباب تشیر یفنا
 و تجلیلات برامده ایم بهین مضمون اعلان
 خطی نشر داد و بدو غوا را چیف پسر مردم را

پیوسته آنرا فانی بر فساد و آشوب میفرود تا اینکه
 ماه ربیع الاول تمام شد روز پنجمه اول ماه
 ربیع الثانی (۱۳۳۰) که مطابق بود با روز اول
 عید نوروز جمعاً از مردمان مستدین نزد پوسفخان
 رفتند و با وی گفتند چون بن ایام ایام دید
 یازدیدانت خوبست حضرت کردار فدوی گستر
 از کارهای اذارات تعقیب نمایند تا مردم بتوانند
 علی الرسم مراسم دید و باز دید را بجا آرند
 پوسفخان قبول کرد و اعلامی خطی منتشر نمود
 حاصل مضمونش این بود برای اینکه این ایام
 ایام سرد و خوشوقتی است ما زاد این چند
 روزه با هیچکس کاری نیست عطشاً مردم
 بترتیب همه سأل از یکدیگر بدین کنند ولی
 بقول خود عمل نکرد و در یکشنبه چهارم عید

نائب چیب زاکر رئیس کپسرتو خان بود اولی
 میگفتند قیلا استغفا داده بوده است ای پیش از
 ظهر در بنا لایحیا بان نزدیک کوچه اب میرزا از
 طرف پوسنغاز کشید و در همان روز چهار
 ساعت بفریب مانده در اوقات زنجیره کپسیر
 پاپین خیابان زاکر کپسرتو و عیدگاه خراب
 گردید و بهیچ کشیدند از آن جمله رسیدند
 امسرف بسید شاه که از جناب شاه اقامت بود
 پس از این ترتیب دشمن که صرف خود را ملاحظه
 داشت فرصت را غنیمت شمرده داشت و است
 در اوقات شد چنانچه بنیاید و اینجامت
 قصیده سحر آری: **الملك** را که واقعا نوب
 اولی وضع خرابی دولت ایران و اینرا بنیان
 بچشم نمونه است ابراد کنیم نامعلوم گردد که اینرا
 (که)

بدقت بخوانید

بصیرت اگر در این سر و فراموش
پیدا ترا کردیم این سر و فراموش
پس از اثر و ای شیخ و حقا
بجعی کشیدیم و گوی مدوش

که بودیم و چه شدیم
ای پاک از دانش پاکیزه نواز
دانشی که حلقه کو
از آن یک لعل آن غریب نوش

شکسته شبها
خامی شدای و نماند

کاینکه در این شهر
کوی تو که در این شهر
کوی تو که در این شهر
کوی تو که در این شهر

بجز این نبود باز سره
بشنا و فلا کن یاد از ستان
داد خود و از دین من

ما در شک بلبلان و نکران

و باغ ز بجا بیغم سیر
دیوایدی و انوکسا و حری
پس این کلبه طری

هتق و هتق
ما بجا اند و شایمی
اند ز سفر شاد سفری
وان آمدن سو بگری

الهی بجز در این جهان نیستی

مغایب این منتقا بودند
آوانی با چنین راه طومار بودند